شعر در گیلان

موسوی، رحمت

خارج از جرگه انسانیت‏ مثل ایشک شوی انشاء الله‏ دستگیر سپه عثمانلو جفت اوزبک شوی انشاء الله‏ وطن آواره و هم هرجائی‏ حاجی لک‏لک شوی انشاء الله

نوشته‏اند«مؤلف دانشمند،اشعار برخی از ناصحان کج‏دهن را طبع کرده‏ که در حقیقت فحشنامه‏ای در حق مردگان است.»

اشاره ناقد محترم در این‏باره به ذوقی گیلانی است که سروده‏هایش را با ترجیع‏بند

ای شریعتمدار گیلانی‏ از تو معدوم شد مسلمانی

آغاز کرده است...

شریعتمدار(مهدی)کسی بود که در سکوت روحانیت با اعمال جور دولتی بند و بست داشت و چون متنفذ بود حکام وقت از وی گوش شنوا داشتند و توصیه‏هایش را در اذیت و آزار آزادیخواهان مشروطیت بکار می‏بستند،او افتخار میکرد که تبعهء بیگانه‏ است و پرچم دولت امپراطوری روس را بالای بام خانه‏اش باهتزاز درآورده بود. آزادیخواهان دوران مشروطیت در زمان او شناسائی و بدست دژخیم معروف نگراسف‏ قونسول تزاری مضروب و مصدوم و محبوس و یا تبعید و اعدام میشدند.

نوشته‏اند«اگر این حضرات یعنی شهیدا و حاذق و فغفور و قاضی یحیی و یقینی شاعرند پس آیا دور از انصاف نیست که استاد دکتر محمد معین و محمد علی‏ جواهری(رواهیج)و دکتر هادی جلوه در کتاب نیایند؟»

استاد دکتر محمد معین را همه می‏شناسند که مردی بود دانشمند و محقق و همچنانکه‏ در مقدمهء چاپ دوم کتاب نوشته‏ام،در طبقه‏بندی اجتماع،جایش در ردیف دانشمندان‏ جهان است نه در صف شعرای محلی.

محمد علی جواهری(رواهیج)را تا جایی که شناخته‏ام جوانی است آزادیخواه و مبارز و از بازماندگان آمحمد کریم جواهری شخصیت معروف گیلانی که متجاوز از سی سال است در اسپانیا بسرمیبرد و در ایران نیست و نگارنده قدرت سفر به اسپانیا را نداشت.

دکتر هادی جلوه هم باعتراف خودش شاعر نیست حقوق‏دان است و وکیل دادگستری.

ابراهیم فخرائی

آینده-این نامه را مرحوم ابراهیم فخرائی چند ماه پیش فرستاده بود و اکنون که چاپ‏ می‏شود روی در خاک برده است.دربارهء آن مرحوم در شمارهء آینده سرگذشتی درج خواهد شد.

شعر در گیلان

در شمارهء 1-3 سال 13(1366)مطلبی به خامهء آقای دکتر میر احمد طباطبائی‏ بچشم می‏خورد که در حقیقت«پس‏درآمدی»بر«گیلان در قلمرو شعر و ادب»است...

ایشان از شادروان ملک الشعرای بهار که از مفاخر این ملک هستند نقول قول‏ فرموده‏اند که«از گیلان شاعر خوب برنخاسته است.»علاقه و پایبندی شادروان ملک الشعرای به سبک ترکستانی زبانزد خاص و عام بود و آن استاد التفاتی به غزل،آنهم از نوع اصفهانی(که بغلط به هندی مشهور است)نداشته است.اما بعید می‏نماید که اهل‏ فهمی عقیدهء خود را،بهمهء اعصار تسری دهد و معتقد باشد که نه تنها در عصر ملک(زمان‏ حیات استاد و بنا به ذوق ایشان که احتمالا 50 سالی از آن می‏گذرد)مثلا شاعر بزرگی‏ از گیلان برنخاسته،بلکه در اعصار دیگر هم برنخواهد خاست!...

نویسنده ارجمند،برای خالی نبودن عریضه ابیاتی دلنشین از چندین شاعر گیلانی‏ را به تحسین نشسته و سپس نوک تیز حمله را[پس از توصیف بجای اشعار آقایان صالحی‏ و سفیر]متوجه آقای شهناز شاعر نامدار و چیره‏دست گیلان می‏نماید و مرقوم‏ می‏فرمایند:«شاعری دیگر،در قصیدهء گیلان،بیاد سپیدرود می‏افتد ولی‏[توجه فرمائید] نه چنانکه سفیر و صالحی از آن یاد کرده‏اند»...

...در جای دیگر نویسنده به اشعار شادروان«سراج»و«ذوقی»که عفت قلم را مراعات نکرده‏اند می‏تازد و به استاد فخرائی«گوشه و کنایه»،که چرا اینگونه آثار را، چاپ کرده است؟در حالیکه استاد فخرائی در دیباچه ص 18[گیلان در...]متذکر می‏گردند که در شعر«جنبهء تعلیمی و ارشادی»بایست مطمح نظر قرار گیرد و فزون‏ بر این سخن می‏دانیم شاعر علاوه بر آینده‏نگری،«راوی»عصر خویش است و همیشه‏ گوشه‏هایی از زندگانی خود و جامعه را[چه خیر و چه شر]در سخن خود،تصویر می‏کند و شرح می‏دهد که در طول ادوار از آن تاریخ استخراج می‏شود...

جزین هیچ مجموعه‏ای،هیچ دیوانی چاپ و نشر نیافته،که آثار مندرج در آن، همه در یک سطح و یکدست،یا در یک پایه و مایه قرار گرفته باشد،«کلیم کاشانی» می‏گوید:

گر هجو نیست در سخن من ز عجز نیست‏ حیف آیدم که زهر،در آب بقا کنم.

باز هم پای قصیدهء شهنازی بمیان می‏آید بدینسان:یا یکی از شعرا در ص 221، در بیتی چنین گفته است:

عطا و سنایی تو،مسجود مر القیس‏ فردوسی و سعدی تو،محسود فرزدق

این بیت خطاب به ایران است که بزرگترین فضیلت آن،در نظر شاعر این است‏ که«مدفن گردان دلاور»است.شما را بخدا بیت را دیگر بار بخوانیم.آیا همچو مطلبی‏ بذهن ما،متبادر می‏شود؟

در همان صفحه مرقوم می‏فرمایند:«حالا چه شد که فردوسی و سنایی و عطار، مسجود و محسود امرؤ القیس و فرزدق شدند آنهم در دل خاک!لا بد دایرهء عملکرد این‏ دو واژه،از نظر شاعر پنهان مانده است».درنیافتم که چرا نویسندهء توانا می‏خواهد این‏ بیت درخشان را،سیاه بمالد،درنیافتم!

باز هم دربارهء آقای شهنازی می‏نویسد:[ص 131 شماره 1-3،آینده‏]«همین‏ شاعر در بیتی دیگر چنین گفته است:این همه میخ فروزنده،بنام اختر که شب‏ تیره به دیبای فلک کوبیده»شاعر در تشبیه ستارگان به میخ،نظر عنایت به شعر ملک الشعرای بهار دوخته بود که میفرماید:

آسمان بود،بدانگونه که از سیم سپید میخها کوفته باشد به سیه دیبائی

نمونه‏ها،در این‏باره،کم نیست،ایکاش شعرایی که به گوهر طبع دیگران چشم طبع‏ دوخته‏اند.این سخن نظامی را از یاد نمی‏بردند:

عاریت کس،نپذیرفته‏ام‏ آنچه دلم گفت بگو،گفته‏ام

در حالی که،اگر کسی اهل سخن باشد،می‏داند شاعر احساس و تجربهء خود را در مورد هر عنصر،هرچیز در قالب بیان می‏گنجاند و به مردم هنری عرضه می‏دارد،چه بسا ممکنست که مضمونی بذهن شما خطور کرده و دیگری همان مفهوم را در بغل داشته‏ باشد و تعبیری نیکوتر و دل‏انگیزتر بدست دهد.اگر بخواهیم تفکر نویسندهء چیره‏دست‏ آقای دکتر طباطبائی را بپذیریم باید فاتحهء ادبیات را بخوانیم،آنگاه به خورشید آسمان‏ ادب زبان پارسی یعنی حافظ،بدیدهء دیگری خواهیم نگریست.

نویسنده در ص 131-می‏نویسد:«فاضل محترم در این کتاب،از کسانی بعنوان‏ شاعر نام می‏برند که فقط یک شعر دارند...یا کسانی را شاعر مینامند که مجموع دارایی‏ ادبی آنها از 8-9 بیت،بیشتر نیست آنهم ابیات سست و بارد و ناهنجار،از این دست:

دل برکن از جهان،که گذشت از جهان خوش است‏ دنیا،همانقدر که گذشتی از آن خوش است»

جناب دکتر طباطبائی این بیت دلنشین و پرمحتوا را نپسندیده‏اند که سهل است‏ آن را«سست و بارد و ناهنجار»خوانده‏اند،ممکنست نویسندهء فاضل برای اهل سخن، بنویسند که کجای بیت مذکور،«سست و بارد و ناهنجار»است؟شما نیکوتر از هرکس‏ می‏دانید که کار سخن بر اثر ممارست،تمرین و مطالعه و...رونق می‏گیرد،مگر ممکنست‏ شاعری این بیت را بگوید:

گیرم آزاد شوم،منزل آسایش کو؟ بی‏نشیمن،همه‏جا،مرغ هوا،در قفس است

(شهیدا لاهیجی)

شرفشاه گیلانی شاعر عارف و مشهور،سالها پیش آنچه که در این مجله و آن‏ مجله از این عالم سخن‏پرداز،چاپ شده بود،فقط 15-20«چهاردانه»بود ولی یکباره‏ دیوانش در بلغارستان در فلان کتابخانه،پیدا شد.می‏توانستید با مراجعهء به آتشکدهء آذر از حیاتی-قاضی یحیی لاهیجانی-فغفور گیلانی-شهیدا و...که مایهء مباهات‏ سرزمین گیلان،آگاهی بیشتری،پیدا کنید،و اینهمه گیلانیان را،دست‏کم نگیرید!

آیا ما نباید از استاد فخرائی تجلیل کنیم که عمر پربار خود را صرف خدمت به‏ فرهنگ و ادب سرزمین خود می‏کند؟آیا نباید به تحسین او بنشینیم؟و یا با سخنان نیشدار، ادامه‏دهندگان راه این مرد سترگ را،دل‏آزرده کنیم؟آیا گیلان و گیلانی نباید به تقدیر او بکوشد و بگوید دست مریزاد استاد!